



المنار الجديد

| | |
|----------------------|--|
| سرشناسه: | مشیری، ژایلا، ۱۳۵۰- |
| عنوان و نام پدیدآور: | خاطرات مردم‌شناسان ایران/ ژایلا مشیری. |
| وضعیت ویراست: | ویراست ۲. |
| مشخصات نشر: | تهران: افکار جدید، ۱۳۹۹ |
| مشخصات ظاهری: | ۳۴۸ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ |
| شابک: | ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۵۶۴۹-۶ |
| وضعیت فهرست نویسی: | فیا |
| یادداشت: | ویراست قبلی کتاب حاضر توسط شرکت نشر نقد افکار با همکاری سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، معاونت پژوهشی، پژوهشکده مردم‌شناسی در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است. |
| موضوع: | انسان‌شناسان -- ایران -- خاطرات [Anthropologists -- Iran -- Diaries] |
| رده‌بندی کنگره: | ۳/۱۷GN |
| رده‌بندی دیویی: | ۳۰۱/۰۹۵۵ |
| شماره کتابشناسی ملی: | ۷۳۳۳۰۵۴ |
| وضعیت رکورد: | فیا |

خاطرات مردم شناسان ایران

ویرایش دوم

گردآورنده: ژیل مشیری



خاطرات مردم شناسان ایران

ویرایش دوم






گردآورنده: ژيلا مشيري

ویراستار و نمایه ساز: زهرا صدقی
نمونه خوان: سروین هنرور
ناظر فنی چاپ: مینا مغانلو
دبیر گرافیک: سیده سمانه حسن زاده

چاپ و صحافی: پردیس دانش
شمارگان: ۳۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۵۶-۴۹-۶

نشانی: تهران، خیابان نواب صفوی شمال، نبش آذربایجان، جنب ایستگاه
متروی نواب، برج گردون، ورودی شمال، طبقه ی نهم، واحد ۹۰۳
کدپستی: ۱۳۱۹۶۵۳۸۸۶
تلفن دفتر و دوزنگار: ۰۲۱۶۶۳۸۳۳۱۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

 nashrefkar@gmail.com
 @nashrafkar
 nashrefkar
 Fidibo.com/nashrefkar
 Taaghche.ir/nashrefkar

زندگی آنچه زیسته ایم نیست، بلکه چیزی است که به
یاد می آوریم تا روایتش کنیم.

گابریل گارسیا مارکز

فهرست مطالب



پیش‌گفتار..... ۱

فصل اول: مردم‌شناسی خاطره ۳

فلسفه یاد و هویت قومی..... ۵

روش‌شناسی، حافظه قومی و مردم‌شناسی..... ۱۷

آیین و رستاخیز خاطره..... ۲۰

خاطره و خاطره‌نگاری..... ۲۷

تجربه‌های یک پژوهش..... ۳۹

زنان مردم‌شناس..... ۴۴

فصل دوم: خاطرات مردم‌شناسی ایران..... ۴۷

یادمانده‌های در یادمانده دیگر..... ۴۹

خاطرات کوچ..... ۵۴

چه برایت بگویم؟..... ۶۲

یادی از هند..... ۶۷

خاطره‌ای از کار مردم‌شناسی..... ۹۳

جاده برفی..... ۹۵

آلاچیق‌های ترکمن..... ۱۰۲

دو شال ترکمنی..... ۱۰۶

| | |
|-----|---------------------------------------|
| ۱۰۹ | آغازی دیگر |
| ۱۱۲ | پادشاه قصه‌گویان، یک مرد کولی بود |
| ۱۲۰ | نرگسان؛ کویری که بر آن هبوط کرده‌اند |
| ۱۲۶ | نوشتن سرآسیاب |
| ۱۲۹ | بیرون از جنگل می‌میرم |
| ۱۳۵ | سمنویزان |
| ۱۳۷ | ترانه و اشک |
| ۱۴۱ | کوله‌برها |
| ۱۴۴ | انسان‌شناسی و آموزش به کودکان روستایی |
| ۱۵۰ | زنده شد نشانگاه در ذهنم |
| ۱۵۲ | خطرهای راه |
| ۱۵۷ | پیغمبران |
| ۱۶۱ | خاطرات مشکین‌دشت |
| ۱۶۷ | مرد مُردار خوار |
| ۱۷۰ | خاطرات سفر به بشاگرد |
| ۱۷۵ | خداحافظ خانمی |
| ۱۸۱ | پیغمبر جرجیس |
| ۱۸۳ | یک روز برفی |
| ۱۸۶ | خدا نگهدار |
| ۱۸۹ | دغدغه یک خانواده فقیر |
| ۱۹۱ | برویم! |
| ۱۹۳ | دیدار دوباره |
| ۱۹۶ | برگ سبز |
| ۱۹۹ | تناول غذا و احترام به مطعمان |
| ۲۰۱ | آتشکده شهر یزد |
| ۲۰۵ | قالی: نقش هزار رنگ در عطر خواب زمین |
| ۲۱۰ | من و هورامان و کاک عارف |
| ۲۱۸ | تو بگو جنگ کی تمام می‌شود؟ |
| ۲۲۷ | از کاریز تا پاریس |

| | | |
|-----|-------|---------------------------|
| ۲۳۱ | | خمره‌های قزوین |
| ۲۳۴ | | اولین روز تحریر به میدانی |
| ۲۳۹ | | زنان در بیلاق دیو آسیا |
| ۲۴۳ | | هیاهوی باد |
| ۲۴۵ | | وحشت از مار |
| ۲۴۷ | | طلب باران |
| ۲۵۱ | | به یاد دخترم |

فصل سوم: یادها و خاطره‌ها ۲۵۳

| | | |
|-----|-------|--|
| ۲۵۵ | | به یاد محمود پاینده لنگرودی: مردم‌شناسی مردم‌کیش |
| ۲۵۸ | | به یاد هوشنگ پورکریم: التفات دارید! عجب! |
| ۲۶۰ | | به یاد صادق هدایت: پدر دانش فولکلور ایران |
| ۲۶۹ | | به یاد جلیل ضیاءپور: مردی جلیل بر خاک فرود آمد و آرמיד |
| ۲۷۳ | | به یاد نادر افشارنادری: مردی بود مردستان! |
| ۲۸۲ | | به یاد بیژن کلکی |
| ۲۸۶ | | به یاد بیژن کلکی: به یاد شاعر سوسن‌ها |
| ۲۹۱ | | به یاد عبدالحسن یادگاری: اینجا جایی است برای عشق |
| ۲۹۵ | | به یاد عبدالحسین یادگاری: حادثه ما را خبر نکرد |
| ۲۹۷ | | به یاد سعید موحدی: قصه‌پژوهی که زود رفت |
| ۲۹۹ | | به یاد محمدشریف کمالی: بخشندگی |
| ۳۰۳ | | به یاد مصطفی صدیق‌ایمانی: مردم‌شناسی مردم‌دار |
| ۳۰۵ | | به یاد بهروز رستمی: مردم‌نگاری توانا |
| ۳۰۹ | | به یاد مجتبی اشجع مهدوی: اسطوره‌پژوهی عاشق |
| ۳۱۱ | | به یاد زلیخا نظری داشلی‌برون: و خنده چشم‌هایش |
| ۳۱۳ | | به یاد زلیخا نظری داشلی‌برون: وجودت را حس می‌کنم، نفست را نه |
| ۳۱۸ | | به یاد بهروز اشتری: دیداری که میسر نشد |

| | | |
|-----|-------|--------|
| ۳۲۳ | | نماینه |
|-----|-------|--------|

پیش‌گفتار

یکی از کارکردهای اساسی خاطره، ثبت مسائلی است که شاید برای آیندگان مهم باشد. خاطراتی که در هر دوره نوشته می‌شود بیانگر وضعیت فرهنگی، اجتماعی و... آن دوره به شمار می‌آیند. علاوه بر این، خاطره خود نوعی آموزش است، آموزش تجربی که خواننده به راحتی می‌تواند از آن درس گیرد. این ویژگی علاوه بر آن که خاطره را به گنجی عظیم و بزرگ تبدیل می‌کند که گاه ارزش آن هم‌تراز از داستان و شعر است، آن را از کُنج انزوا بیرون می‌آورد و به آن نقش تعلیمی می‌دهد. خاطره به دلیل وجه ارتباطی که با مخاطب پیدا می‌کند، یعنی عرضهٔ خاطره از ضمیر صاحب آن به مخاطب، امکان تفسیرها و برداشت‌های ثانوی را در صورت‌هایی متفاوت فراهم می‌آورد. خاطره انتقال ذخایر فکری و تجربهٔ هر فرد به دیگری است و تنها خاطره است که به ما احساس گذشت زمان، فاصلهٔ زمانی یا عمق زمان را نشان می‌دهد. خاطره معمولاً فردی است، اما اندیشمندانی چون یونگ از خاطرات جمعی نیز سخن گفته‌اند. بازگویی خاطراتی که فردی هستند ولی در یک موضوع مشترک‌اند، آن‌ها را از حالت فردی بیرون آورده و به خاطره‌ای جمعی تبدیل می‌نماید. با بازگویی خاطره، اولین حلقهٔ ارتباطی میان خاطرهٔ فردی و جمعی ایجاد خواهد شد. در اینجا اما سعی ما ثبت و ضبط تاریخ شفاهی مردم‌شناسی ایران از لابه‌لای خاطرات پژوهشگران این رشته است.

مردم‌شناسی و سفرهای متعددی که برای ارتباط با مردم و ثبت فرهنگ آنان صورت می‌گیرد، همواره خاطراتی می‌آفریند که ثبت و ضبط آن نه تنها خالی از لطف نخواهد بود، بلکه خود نوعی آموزش است برای کسانی که به تازگی پا در عرصهٔ این علم می‌نهند. به

همین سبب بر آن شدیم تا اقدام به جمع‌آوری خاطرات مردم‌شناسانی کنیم که با عشق به فرهنگ ایران به جمع‌آوری آن می‌پردازند.

این کتاب در سه بخش مقالات تئوریک و نظری مربوط به خاطره با عنوان «مردم‌شناسی خاطره»؛ «خاطرات مردم‌شناسان ایران»؛ و «یادها و خاطره‌ها»، با تقدیر از مردم‌شناسانی که از دیرباز به اعتلای فرهنگ این مرز و بوم همت گماشتند و اکنون در میان ما نیستند، تدوین شده است. چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۸۶ توسط نشر محترم افکار انجام شد و چاپ جدید با تغییرات، اصلاحات و الحاقات به چاپ خواهد رسید.

مردم‌شناسی رشته‌ای است که با همه توانایی‌هایش کمتر مورد توجه سیاست‌گذاران فرهنگی و اجتماعی قرار گرفته است و انجام پژوهش‌های مردم‌شناسی بدون عشق به این رشته امکان‌پذیر نیست. این کتاب، را به همه مردم‌شناسان توانای این سرزمین تقدیم می‌کنم.

ژیلا مشیری

تهران، مهر ۱۴۰۰

فصل اول

مردم شناسی خاطره

فلسفه یاد و هویت قومی^۱

احمد میراحسان*

خوانش یاد و هویت قومی، به واقع پرسش وحدت نفس در مقیاس اجتماعی است. احساس یگانگی هویتی در مقیاس قوم و گروه متحد مردمی که به کمک یادمان، به خویش وحدت می‌بخشند.

این خوانش می‌تواند از منظرهای گوناگون به نوشتار و متن بدل گردد. از منظر بازخوانی یونگی^۳ سوژه، یا منظر برگسونی^۴ زمان و یاد و یا منظر ریکوری^۵ نسبت فراموشی و هویت و یادآوری و تاریخ، پل ریکور به آسیب‌های یادآوری زیاد گذشته، از یک سو و فراموشی مطلق گذشته از سوی دیگر به مثابه دو آسیب در رابطه با هویت یک قوم و گذشته‌اش اشاره می‌کند. ایده مرکزی در اینجا معکوس‌سازی عامل هویت‌ساز است. در دو شک افراطی مورد اشاره ریکور، رابطه حافظه و هویت جمعی، دچار دفرماسیون شده و عواقب هولناکی را به بار می‌آورد. چسبیدن بیش از حد به یادها و حافظه تاریخی، مسلماً گونه‌ای بیماری، آسیب و گذشته‌گرایی است که کنشی علیه آینده، تحول خلاق و ترمیم زخم‌ها یا غرق شدن در گذشته است.

هرچند زمان و یاد همچون قهرمان در زمان چندجلدی در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته^۶ اثر پروست^۷ نقش دوگانه‌ای در بنیان‌گذاری سبک تازه گفتار درونی و نیز آگاهی درباره کارکرد ذهن ایفا کرده و از هر دو سو تجربه خلاق ادبی را فرامی‌برد، اما در

۱. برگرفته از پژوهش «مدرنیسمیون تخریب شهر - خاطره لاهیجان»، پژوهش احمد میراحسان، پژوهشکده مردم‌شناسی، ۱۳۸۴.

*. محقق، منتقد، نویسنده و کارگردان سینما

3. Carl Gustav Jung
6 *À la recherche du temps perdu* (1913)

4. Henri Bergson

5. Paul Ricoeur
7. Marcel Proust

واقعیت غرق‌شدگی در زمان گذشته، بیش از هر چیز به نشانه‌های یک بیماری فردی، قومی و مردمی و آسیب‌های جدی می‌تواند بینجامد.

زیان‌های چسبندگی به حافظه گذشته‌گرا و یاد‌های سپری‌شده چیست؟ و از سوی دیگر فقدان حافظه چه زیان‌هایی به بار می‌آورد؟

منظر فلسفی یاد، پیش از هر چیز ما را به یاد افلاطون^۱ و سپس آگوستین مقدس^۲ و اعترافات^۳ او و بعد با یک فاصله طولانی به یاد برکلی^۴ و برگسون می‌اندازد.

بدیهی است در این میان می‌توان به غول‌های فراموشی‌ناپذیر فلسفه نظیر کانت^۵، هوسرل^۶ و شارحانی نظیر استیس^۷، ژیلسون^۸، یا ژنوید لوید^۹ رجوع کرد، لیکن تا جایی که از انواع گرایش‌های فکری عبور کنیم و به زاویه دید این متن برسیم، به‌ویژه یادآوری مبحث یاد برگسون، ضروری است. چیزی که می‌تواند دغدغه امروزی ما باشد، آن است که چنین پایه فلسفی چقدر با آگاهی‌های علمی امروز از مغز و اعصاب موافق است و یا تا چه حد آگاهی‌های تجربی، علیه یافته‌های فلسفی قد علم می‌کند.

این مقاله از آرای برگسون در تحلیل حافظه قومی سود می‌جوید. برای آسایش خیال کسانی که دچار وسواس‌های علمی‌اند، خوب است به اثبات عدم مابینت یافته‌های برگسونی با داده‌های جدید قرن بیست و یکمی عصب‌شناسی و آرای متخصصان کنونی مغز و اعصاب، اشاره کنم.

در مقدمه کتاب برگسون که رهیافتی به رابطه جسم و روح است، به یاد ناب و سازگاری آن با عصب‌شناسی جدید اشاره شده است. به نظر می‌رسد ایده لامکانی یاد دیباچه‌ای بر تجرّد نفس در رویارویی با تفکر علمی کنونی است، اما پژوهش درباره مسایل نوین شناخت مغز و اعصاب این احتمال منفی را برطرف می‌کند.

با توجه به این‌که به عقیده برگسون می‌توان گفت: اولاً گذشته در دو صورت متمایز در ما باقی می‌ماند، یکی در اعصاب تحریک‌کننده جوارح و دیگری در یادمانده‌های مستقل. ثانیاً آنچه در مغز می‌تواند مکانی داشته باشد گونه‌ای از یاد است که در اعصاب محرک

1. Plato

2. Saint Augustin

3. *Confessions*

4. George Berkeley

5. Immanuel Kant

6. Edmund Husserl

7. Walter Terence Stace

8. Étienne Henri Gilson

9. Genevieve Lloyd

مغز ذخیره شده است. ثالثاً یاد نوع دوم که «یاد ناب» یا Veer نامیده شده است، جایی در مغز ندارد. آنچه با اطمینان می‌توانم بگویم این است که اولاً هیچ‌یک از مقالات آخرین مجله پزشکی، قول برگسون را رد نمی‌کند، ثانیاً آنچه در صفحه ۱۳۹ مجله فرانسوی علم و زندگی^۱ نوشته شده است، به این تصریح می‌کند که برخی از یادمانده‌ها بعد از لطامات مغزی نیز باقی می‌مانند. بنابراین جوهر عقیده برگسون که عبارت است از ناکجایی و در نتیجه تجرد نیروی یاد ناب، با عقیده برگسون که عبارت است از ناکجایی و در نتیجه تجرد نیروی یاد ناب، با وصف پیشرفت حیرت‌انگیز علم عصب‌شناسی و وظایف مغز به قوت خود باقی است. اما نوع بیان نظر برگسون درباره مکانیسم یادآوری در بخش یادمان‌هایی که در اعصاب محرک جوارح ذخیره شده‌اند، با نظریاتی که دانشمندان متعدد در مجله مذکور مطرح نموده‌اند، فرق‌هایی دارد و البته این امر پس از گذشت یک قرن طبیعی است.

حال اگر به این عقیده برگسون درباره این که یادمانده‌های مستقل مکانی ندارند، یعنی مجرد از ماده هستند، پردازیم؛ طبعاً آن حقیقتی که نگاه‌دارنده این یادمانده‌هاست، باید مجرد باشد.

هرچند سند علمی جدید، به اعتبار یافته‌های فلسفی برگسون درباره یاد، حافظه، هویت و وحدت خویشتن نقش مهمی ایفا می‌کند، اما در حال باید توجه داشت که در اینجا بحث علمی، متکی بر یافته‌های تجربی و مشاهده‌ای و علمی نیست. اما این ایده پراهمیت برگسونی چه تأثیری در بحث یاد و هویت قومی دارد. به نظر من از منظر فلسفی، اهمیت این دیدگاه در بحث ویژه ما بسیار حیاتی است.

بنا بر منظر برگسونی، هویت قومی دیگر مبتنی بر وجه هستی‌مادی قوم نیست، بلکه امری روحی و متکی بر Veer و یاد ناب است. بنابراین ما نمی‌توانیم بنا به درخواست‌های اتفاقی و دلخواه ایدئولوژیک یا سیاسی و هر رویداد معاصر، هویت مردمی را نفی کنیم، یا هویت نویی برای آن‌ها به وجود آوریم و هویت را بنا به گرایش‌های دلبخواهی خود

تعریف نماییم، یعنی چنانچه غرب‌گرایی در ما رواج یافته، هویت قومی را طبق نیازهای غرب‌گرایی و چنانچه غرب‌گرایی و سامی‌گری در ما با اقبال روبه‌رو شده، هویت قومی را بر حسب ارزش‌های غرب‌گرایی تعریف کنیم. یاد ناب، آن آگاهی مستقل و لامکانی است که اگرچه از مکان و تاریخ به یاد می‌ماند، اما تبدیل به روح می‌شود و نه در سلسله اعصاب و مغز، بلکه در جان قوم ریشه می‌دواند. این یادها چه حافظه تاریخ باستان را ترسیم کند و چه تجربه ایمان اسلامی ما باشند، در هر حال بنا به منظر برگسونی یاد ناب، اصلی‌ترین هسته هستی یکپارچه و هویت قومی را معرفی می‌کند. آن‌ها ماده به‌هم آمیخته و ترکیب‌شده‌ای از همه خاطرات و رویدادهای گذشته یک قوم و ملت‌اند که تبدیل به روح شده‌اند، یک روان جمعی؛ چیزی که در روح ملت و نه در جایگاه و مکان خاصی در مغز باید جست‌وجویش کرد. به همین دلیل حافظه قومی با عنایت به مفهوم «روح» برگسونی، یک برخوانده ایدئولوژیک نیست، چراکه ایدئولوژی همواره به خدمت بخشی از واقعیت می‌پردازد.

برگسون در پیش‌گفتار چاپ هفتم اثر خود نکته‌ای را بیان می‌کند که به کار ما در درک رابطه یاد و هویت قومی می‌آید، یا به‌مثابه حیات ذهنی در این بیان فلسفی مورد توجه ماست: «حیات ذهنی را آهنگ‌های گوناگونی است و زندگی روحی ما ممکن است در افق‌های مختلف گاه نزدیک‌تر و گاه دورتر از عمل، بر حسب درجه توجه ما به حیات، در صحنه آید. ... از دیدگاه ما چنین می‌نماید که آنچه را معمولاً به‌عنوان پیچیدگی بیشتری از حالت روحی به‌شمار می‌آورند، در حکم گسترش بزرگ‌تری از تمام شخصیت‌هاست، که معمولاً به سبب عمل در حالت فشرده‌ای است.»

برگسون در همین جا تأکید می‌کند که آنچه معمولاً به‌عنوان اختلال خود حیات روحی به‌شمار می‌آورند، مانند بی‌نظمی درونی، بیماری شخصیت، از دیدگاه ما، به سستی یا تباهی در همبستگی و به دگرگونی نامطبوع یا کاهش توجه ما به حیات بیرونی شبیه است. مابه‌ازای این تلقی در ارتباط با پرسش یاد و هویت قومی قابل ارزیابی است. زمانی که این یادها تباهی می‌گیرند، به هر دلیل و علت دچار بی‌نظمی درونی می‌شوند، چیزی شبیه بیماری هویت و اختلال در همبستگی و کاهش توجه ما به هستی همیشه قومی

روی می‌دهد که آشکار است حاوی چه خطراتی است. سست شدن توجه به واقعیت خویشتن قومی و هویت و واقعیت وحدت خویشتن در اثر ضعف روانی، ضعف یادها و حافظه قومی نکته مهمی است که فعلاً باید به یاد داشته باشیم و باید بدان اندیشید. فراموشی یا اختلال در خاطره و یادآوری یا انکار یا عدم آگاهی به بخشی از روح قومی و ملی همراه است و حاصل آن، وقوع کنش‌های پاره‌پاره و از هم جداست. برگسون تأکید می‌کند که چگونه دریافته است میان تحلیل یاد و مسائلی که سبب شده بین رئالیست‌ها و ایده‌آلیست‌ها یا مکانیست‌ها و دینامیست‌ها درباره وجود یا ماهیت ماده مشاجره شدیدی شکل بگیرد، ارتباطی وجود دارد. ما، بحث نقش بدن - تن انسان - را در تولید چیز تازه‌ای در مجموعه نمودهای مکرر جهان مستقیماً به نقش پیکره قومی در تولید واقعیت تازه‌ای به نام هویت با وساطت یادها می‌توانیم ربط دهیم. مطالعه برگسون روی فیزیولوژی و سیستم اعصاب و ورودی‌ها و خروجی‌هایی که از بدن و به بدن، عصب‌ها وارد و خارج می‌کنند، می‌تواند با تن قوم شبیه‌سازی شود و یادهای جمعی هم با تولید تصویر جهان بیرونی و Veer، بر این اساس همذات‌پرذای استنتاج رابطه حافظه جمعی و هویت قومی نتایج جذابی در بر دارد. لازم است در این تبعیت، سخنی از فیلسوف عالیقدر را مورد توجه قرار دهیم:

«اگر تن من چیزی است که به اعمال یک کنش واقعی و تازه به روی دیگر چیزها که در پیرامون آن هستند توانایی دارد، باید در برابر آن‌ها یک وضع ممتازی داشته باشد. به طور کلی یک نمود غیر مشخص روی سایر نمودها به‌گونه‌ای معین، حتی قابل حساب، بر طبق آنچه قوانین طبیعت می‌نامند، اثر می‌گذارد. ابعاد، صورت، حتی رنگ اشیای خارجی بر حسب این‌که من به آن‌ها نزدیک یا از آن‌ها دور شوم، تغییر می‌کنند که شدت روائح و نیروی آواها با فاصله افزایش یا کاهش می‌یابند و سرانجام خود این فاصله به‌ویژه نمایش اندازه‌ای است که در آن حد اجسام پیرامونی، در برابر عمل بی‌واسطه جسم من به‌گونه‌ای ایمنی دارند. به تدریج که حق من گسترش می‌یابد، چنین می‌نماید که نمودهایی که در پیرامون من اند، روی یک متن یکنواخت تر نقش می‌بندند و برای من بی‌تفاوت می‌گردند. هرچه این افق را تنگ‌تر کنیم، اشیایی که درون آن‌اند، بر حسب این‌که بدن من آن‌ها را به‌آسانی کمتر یا بیشتر

لمس کند یا به حرکت آورد، به وضوح درجه‌بندی می‌شوند. لذا گویی آن‌ها مانند آئینه‌ای عمل کرده و نفوذ احتمالی بدن مرا به آن برمی‌گردانند.

آنها بر حسب قدرت فزاینده یا کاهنده تن من به خود نظم می‌دهند. اشیایی که پیرامون تن من هستند عمل ممکن تنم را روی خود منعکس می‌کنند.

اکنون می‌خواهم بی‌آن‌که به سایر نمودها دست زنم، آن یک را که تنم می‌نامم، اندکی تغییر دهم. در این نمود، در عالم ذهن همهٔ عصب‌هایی که خبر تغییرات وارد بر قسمت خارجی بدن ما را به مراکز عصبی می‌رسانند، یعنی اعصاب پیام‌رسان را از دستگاه مغز و نخاع شوکی قطع می‌کنم.

چه خواهد شد؟ چند ضربه تیغ جراحی چند دسته رشته (عصب) را قطع خواهد کرد: بقیهٔ جهان و حتی بقیهٔ تن من همان‌که بودند خواهند ماند. لذا تغییری که اعمال کرده‌ام در واقع ناچیز است. اما در واقع «ادراک من» کلاً از میان می‌رود. بنابراین آنچه را رخ داده است، از نزدیک‌تر بررسی کنیم. نمودهایی که سازندهٔ جهان به‌طور کلی هستند، سپس آن‌ها که نزدیک تن من‌اند، و بعد سرانجام خود تن من این‌ها هستند که می‌بینیم. در این نمود اخیر نقش عادی اعصاب انتقال حرکت است، به مغز نخاع، و در آن‌ها میل به مرکز دیده می‌شود. لذا با برش اعصاب میل به مرکز از میان می‌رود و درک متصل و مرتبط جهان نابود می‌شود و معذالک این ادراک من است که از میان می‌رود. تیغ جراحی تنها یک تغییر ناچیز اعمال کرد اما در یک‌سوفهم جهان مادی محدودش و در سوی دیگر، آنچه از میان رفته «ادراک من» از «ماده» است. با توجه به دو تعریف، من مجموعهٔ نمودها را ماده می‌نامم و همین نمودها را به اعتبار کنش ممکن یک نمود معین، یعنی بدن من، ادراک ماده.»

بحث برگسون دربارهٔ گزینش نمودها و نقش تن - تصور و نسبت تصور به عمل و نقش تن - نمود و واقعیت بالاخره به نمود و تأثر روحی و نمود، قابل تأمل است. او می‌نویسد:

«اگر یاد یعنی ماندگاری از نمودهای گذشته را فرض کنیم، این نمودها پیوسته با ادراک کنونی ما آمیخته‌اند و حتی خواهند توانست به جای آن قرار گیرند، زیرا آن‌ها نمی‌مانند مگر برای این‌که مفید باشند: در هر لحظه آن‌ها تجربهٔ کنونی را به مدد تجربهٔ به‌دست‌آمده

پرمایه‌تر می‌کنند و چون این تجارب مکتسب دائماً در حال افزایش اند، سرانجام تجربه کنونی را پوشانیده و غوطه‌ور می‌سازند. جای تردید نیست که متن مشهود واقع، بگویم آنی که ادراک ما از جهان خارج و روی آن منبسط است، در مقام مقایسه با آنچه یاد ما بر آن می‌افزاید، امر ناچیزی است. باید توجه کرد که ادراک، سرانجام جز مناسبتی برای به‌یاد آوردن نیست.»

این حکم برگسون توصیفی دارد که آن را باز می‌گویم و به کار فهم تأثیر یادها در ادراک کنونی ما از هویت‌مان می‌آید، شاید این توضیح برای برخی از خوانندگان بی‌فایده نباشد: او در چند سطر قبل نقش بسیار مهم یاد رویدادهای گذشته مشابه با دریافت‌های کنونی را بیان کرد و گفت که نقش آن‌ها به اندازه‌ای مهم است که دریافت کنونی را به لحاظ آنچه اکنون روی می‌دهد، از صحنه اول و بلاواسطه ادراک ما دور می‌کند. لذا می‌گوید ادراک سرانجام جز مناسبتی برای یادآوری نیست. اما همین جریان که پس از فراخوانی یادهای گذشته، دریافته کنونی من در آن‌ها غرق می‌شود و گویی حدت واقعیت خود را از دست می‌دهد دال بر این است که فایده فراخوانی یادهای گذشته، حاصل شده است. به علاوه هنگامی که نقش دریافته کنونی بیشتر از فراخوانی یاد باشد، طبعاً ما در خود دریافته کنونی فرو نمی‌رویم، بلکه ترکیب تازه پراثری از آن دریافته کنونی و یادهای گذشته در ذهن درست می‌شود که واقعیت حاد و فعال این ترکیب تازه است. گویی دریافته کنونی ما تنها علامتی از آن واقعیت است.

اکنون ما به مرحله حساسی از درک فلسفی رابطه یاد و هویت رسیده‌ایم که مسلماً از این منظر اهمیت حافظه جمعی را در هویت قومی نیز بیان می‌دارد. در حقیقت تطبیق یاد و مغز، در مقیاس فردی و قومی کار توان‌فرسایی نیست و آمیزه‌ای از یونگ و برگسون می‌تواند یک تجربه فن/یاد فردی را به کالبد اجتماعی/یادهای قومی مبدل سازد. تأثیر عظیم یادها در یافته‌ها و دریافت‌های کنونی مردم، در نتیجه چنان آشکار است که هرگونه اختلال در یادها می‌تواند سبب اختلال در هویت و هرگونه تزلزل و فقدان هویت قومی می‌تواند به تباهی، سرگشتگی و لااقل موجودیت و ناتوانی از اداره تن و خویش ختم شود.

آنچه برگسون از باقی ماندن گذشته در تن می‌گوید، می‌تواند عمیقاً به کار ادراک تأثیر

یاد در کالبد گروه ویژه‌ای از مردم - قوم، ملت و جامعه معین - بیاید که دارای تجربه مشترک و خاطره‌اند.

اکنون اگر نتایجی را که از اصول ما برای نظریه یاد به دست می‌آید، بی تأخیر بیان کنیم، می‌گوییم تن ما میان اشیایی که روی آن تأثیر می‌کنند و آن‌هایی که بر آن‌ها اثر می‌گذارند، جز یک جسم مادی نیست. وظیفه آن دریافت حرکات و انتقال آن‌هاست. این افزارهای محرک اگر عمل تن ما انعکاسی باشد، معین هستند و اگر ارادی باشد، انتخاب می‌شوند. لذا جریان امور باید چنین باشد که گویی نیرویی مستقل یا در طول زمان به تدریج نمودهایی را که تولید می‌شوند، گردآوری می‌کند و گویی تن ما و هر آنچه پیرامون آن است، هرگز جز با یکی از آن نمودها (واپسین آن‌ها در یک برش آنی عمومی) برخورد نمی‌کند. تن ما در مرکز این مقطع قرار دارد. چیزهایی که پیرامون آن‌اند، روی آن عمل می‌کنند و تن ما روی آن‌ها. واکنش‌های تن ما بر حسب تعداد و طبیعت دستگاه‌هایی که تجربه درون جوهرش برپا کرده است، به درجات مختلف پیچیده و کم‌ویش گوناگون‌اند. بنابراین، به صورت افزارهای محرک و فقط ابزارهای تحرک است که تن ما می‌تواند عمل گذشته را ذخیره کند. از آنجا باید نتیجه شود که نمودهای گذشته راستین به‌گونه‌ای دیگر حفظ می‌شوند و در نتیجه ما باید این حکم نخستین را تقریر کنیم:

۱- گذشته در دو صورت متمایز باقی می‌ماند: اول در افزارهای محرک و دوم در یادمانده‌های مستقل.

در این صورت وظیفه ملی و در نتیجه عادی نیروی یاد، به کاربردن تجربه گذشته برای فعل کنونی است و سرانجام بازشناسی، باید به دو طریق انجام شود. گاه این امر به سبب خود عمل و به کار انداختن خود به خود دستگاه مناسب مقام حاصل می‌شود. گاه مستلزم کار فکر است، که گذشته را جست‌وجو خواهد کرد تا تصویری را که بیشتر از همه در خور درج در وضع کنونی هستند، به سوی حال راهنمایی کند. از اینجا حکم دوم ما به دست می‌آید:

۲- شناخت یک چیز حاضر به سبب حرکات است، هر گاه شناخت از برنمود^۱ برآید، به سبب تصورات است و هنگامی که ناشی از سوژه-اندیشه‌ورز^۲.

راست است که پرسش آخری مطرح است، این که بدانیم چگونه این تصورات نگاه داشته می‌شوند و چه روابطی با دستگاه‌های محرک می‌دارند. این پرسش تا هنگامی که به ضمیر ناخودآگاه نپردازیم و نشان ندهیم که اختلاف گذشته و اکنون سرانجام در چیست، به گونه‌ای عمقی مطرح نخواهد شد. اما هم‌اکنون می‌توانیم از بدن در مقام یک مرز متحرک میان آینده و گذشته سخن گوئیم.

۳- گذر از یادمانده‌هایی که در طول زمان قرار گرفته‌اند. حرکاتی که عمل نوزاد یا ممکن آن‌ها را در فضا رسم می‌کند، به درجات نامحسوس است، آسیب‌های مغزی می‌تواند بر این حرکات اثر گذارد ولی نه بر این یادمانده‌ها.

«یاد» چیزهایی است به‌جامانده در ذهن فرد و در ذهن گروهی به‌هم‌پیوسته از مردم، محصول عمل مشترک و وقتی که زندگی مشترک و تجربه مشترک تاریخی دارند و در معیشت و فرهنگ و حوادث مهم به‌هم پیوسته‌اند و زبان و قومیت بر دامنه اشتراکاتشان می‌افزاید و در زمان از آن‌ها موجودیت کالبدین متحدی می‌سازد. در اینجا من به اختلاف به‌یادمانده‌های گوناگون و تأثیر متفاوت و کارکرد متمایز و اسلوب به‌یادماندگی متنوع، تا جایی که به هویت قومی مربوط است، کاری ندارم. البته دو گونه‌یادی که برگسون به توضیح آن می‌پردازد، دو تأثیر مختلف در استقرار هویت قومی به‌جا می‌نهد. با این‌همه فعلاً کلیت یاد مورد توجه این متن است. البته اگر آن تمایز بنیادین برگسونی یادها را پی‌گیری کنیم، نتایج مهمی در مقابل یادها و هویت قومی به کف می‌آید که می‌توان دو یاد تصور کرد که به‌لحاظ نظری مستقل‌اند. اولی همه رخدادهای زندگی روزانه ما را به ترتیبی که روی می‌دهد، به‌صورت یادمانده-نمود ثبت می‌کند، و هم به جزئیات می‌پردازد. برای او هر امر و هر ژست، مکانی و زمانی دارد، آن بی‌پیش‌اندیشه فایده یا کاربرد عملی و تنها بر اثر یک ضرورت طبیعی، گذشته را انبار می‌کند. به‌سبب این‌گونه یاد، بازشناسی هوشیارانه، یا بهتر بگوئیم، اندیشمندانه یک ادراک که قبلاً دریافت شده است، امکان می‌پذیرد. هر گاه برای جست‌وجوی تصویری شیب زندگی گذشته خود حرکت می‌کنیم، به این‌گونه از یاد پناه می‌بریم. اما هر ادراکی، در فعلی نوزاد ادامه می‌یابد و به تدریج همین که نموده‌ها درک شدند، در این یاد تثبیت و ردیف می‌شوند. حرکاتی که آن‌ها را ادامه می‌دادند، موجود

زنده را دگرگون می‌کنند، و در بدن آمادگی‌های تازه‌ای برای عمل می‌آفرینند. بدین‌سان، تجربه‌ی کاملاً جدایی صورت می‌گیرد که در بدن رسوب می‌کند و دارای یک رشته‌افزارگان (مکانیسم‌های) نظام‌یافته یا واکنش‌های بیش از پیش متعدد و گوناگون در برابر حرکات بیرونی می‌گردد که پاسخ‌های کاملاً آماده برای تعداد فزاینده‌ای از اخطارهای ممکن دارد. ما از این مکانیسم‌ها هنگامی که به کار می‌افتند، آگاه می‌شویم و این آگاهی از گذشته‌ای پر از تلاش‌ها که در اکنون انبار شده است، باز هم یک یاد است، ولی یادی کاملاً متفاوت با آنچه گفته شد. یادی که در اکنون نشسته و جز به آینده نگاه نمی‌کند. این یاد جز حرکات منظم هوشمندانه که تلاش متراکم گذشته را نمایش می‌دهند، از گذشته چیزی نگاه نداشته است. کوشش‌های گذشته را دوباره می‌یابد، ولی نه در یادمانده‌ها-نمودها که آن‌ها را به خاطر می‌آورند، بلکه در نظم استوار و قانونمندی که حرکات فعلی هست. در واقع، دیگر گذشته ما را تصور نمی‌کند که آن را به صحنه می‌آورد و اگر هنوز شایسته نام یاد است، دیگر از این حیث نیست که نمودهای گذشته را نگه می‌دارد، ولی بدین سبب است که اثر مفید آن‌ها را تاکنون ادامه می‌دهد. بدیهی است که برگسون در تلقی خود از تأثیر فعال این یاد به روان‌شناسی مدرن هم انتقادی پیگیر روا می‌دارد. هنگامی که روان‌شناسان درباره یادمانده چنان می‌گویند که گویی چین خوردگی است، مانند یک اثر بسیار که با گودانداختن عمیقاً نقش می‌بندد و فراموش می‌کنند که اکثریت عظیم یادمانده‌های ما درباره رخدادها و جزئیات زندگی ماست که تاریخ داشتن، ذاتی آن‌هاست و در نتیجه تکرارناپذیر است.

این دریافت، به معنی به‌صحنه آمدن گذشته هر بار به‌صورت نامکرر است. اینک ما می‌توانیم درباره یادمانده‌ها و هویت قومی آن چشم‌انداز ژرفی را به تصور آوریم و با آنچه روان‌شناسی در اختیار ما می‌نهد، گام‌های فراتری را برداریم و به فلسفه یاد از برگسون و انیشتین^۱ به بعد بیندیشیم و به مفهوم هستی در زمان و یاد و گذشته‌ای جاری در زمان نوین کنونی با افقی عمیق‌تر.

تجربه تاریخی از یادمانده‌های قومی و حرکات، تصور روشن یادمانده‌ها و تأثیر ضمیر ناخودآگاه و معنای متناقض‌نمای یادمانده‌ها و ناخودآگاهی در احراز هویت تازه، نقش یاد در فراخوانی اندیشه نو و نیروی یاد و روان-نقش تن و بقای تصورات و... مفاهیمی است که در این افق تازه فلسفی رابطه یاد و هویت مطرح می‌شود.

برگسون در تعیین حدود تثبیت ایماژ^۱ بحث دیرند^۲ و کشش و کوشش روانی را بنا می‌نهد و به گستره و گسترش یاد در زمان درونی حافظه می‌رسد که برای ما همان گسترش یاد در زمان هویت و زبان حافظه‌ای حاضر است و تأثیرش بر عمل امروزی در مسیر پیشرفت، سلامت و آینده با چسبیدن به گذشته.

درست در اینجاست که ما در احراز هویت به دو گونه انحرافی می‌توانیم عمل کنیم. با بسیار به یاد آوردن گذشته یا فراموشی زیاد و این همان نتیجه‌ای است که در گفت‌وگو با تاریخ، پل ریکور بر آن انگشت نهاده است. تأویل یاد و هویت در این متن از جذابیتهای تازه برای بحث‌هایی زنده در خصوص فضای زمان/مکان متفاوت برخوردار است. فضا/زمان پهلوی و فضا/زمان جمهوری اسلامی.

حال می‌توانیم بسنجیم که مثلاً باستان‌گرایی رضاشاهی متضمن کدام انحراف‌ها بوده و یا فراموشی هویت در دوره محمدرضاشاه چرا فاجعه‌ای برای موجودیت آن رژیم به بار آورده است. چگونه یادهای شهادت - خدای شهید - قربانی در امروز پس از انقلاب جاری شده و به نیرویی برای پیروزی و تثبیت هویت نظام جمهوری اسلامی در ارتباط با خاطره جامعه مدنی مدینه‌النبی و شکل‌گیری مدینه، و بدل شدن جامعه نو به «أم‌القری»/کعبه اسلامی مدرن و تجربه عاشورایی برای حفظ قدرت نو بنیاد و... مبدل و تأویل گشته است و نگره متحجر در برابر فراموشی محمدرضاشاهی که به بحران هویت و زدودن یادهای تجربه دینی/معنوی و عرفانی و ریشه‌های ایرانی/اسلامی منجر شد، چگونه با زیاده‌یادآوری و توقف در گذشته‌یادها و ناتوانی در بدل کردن یاد به نیرویی برای پاسخ به زمان حال و آینده، به راهی اشتباه رفته است و چگونه برای جمهوری اسلامی درک درست رابطه یاد و هویت قومی و نفی فراموشی بسیار و مستغرق شدن در گذشته امری حیاتی است.

بدین نحو، جدا از همه بحث‌های گوناگون و منظرهای مختلف مکرر یا نو درباره رابطه یاد و هویت قومی، کوشش فلسفی برای تبیین استوار آن و ساختن شالوده محکم جهت تنظیم عمل آگاهانه زنده و حال و معاصرمان بسیار مبرم و مهم و ضروری است.